

Criticism of the Paradigm of Cursing Resources and its Evidence to Explain Development Policy

Masoud Darroudi¹

Valiollah Vahdaninia²

This article is a critical review on the topic of resource curse paradigm, which is the idea that the abundance of minerals and fuels can have negative effects on the development of less developed countries. In particular, resource cursing theory suggests that the abundance of minerals and fuels leads to the formation of government intervention that hinder growth, deepen rent-seeking, and spread corruption, all of which in terms of development policy can cause negative and consequential effects on the development and growth of a country. However according to historical evidences, recent researches, and related studies, there are other factors involved throughout the underdevelopment of countries which possess natural resources that can cause more lasting effects on the development of countries at the decision-making and policy-making levels. Certain factors such as government focus, pervasive systemic corruption, government policy-making capacity, and overall threshold effects (government financial capacity, ownership structure, and government capability in developing dual growth strategies) have the potential to negatively influence a country's development process and have it deviated to wards its abyss and eventually prevent it from growing. Next to dealing with the Dutch disease, rent-seeking state, and rent-seeking version of the curse of resources, the present article concludes that these concepts are in short supply in terms of theory and evidence. This work also identifies the factors that can influence the determination of welfare threshold in developing countries, which suggests that as the threshold is lowered, the risk of cursing resources becomes higher.

Keywords: Resource Curse Theory, Economic Performance, Rent-seeking Government, Rent-seeking Models, Development Capacity.

Article Type: Research Article.

Citation: Darroudi, Masoud, & Vahdaninia, Valiollah (2020). Criticism of the Paradigm of Cursing Resources and its Evidence to Explain Development Policy. *International Political Economy Studies*, 3(1), 103-121.

1. PhD in Public Policy , University Of Tehran, Tehran. Iran (Corresponding Author),
Masouddarroudi@gmail.com

2. Senior Researcher at the Center for Public Policy Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 1, pp. 103-121.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

نقد شبه پارادایم نفرین منابع و شواهد آن برای تبیین سیاست‌گذاری توسعه

مسعود درودی*

ولی‌الله وحدانی‌نیا**

چکیده

این مقاله بررسی انتقادی شبه‌پارادایم نفرین منابع است، یعنی این ایده که وفور مواد معدنی و سوختی نتایج منفی بر توسعه کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته دارد. به‌طور خاص، نظریه نفرین منابع به این ایده می‌پردازد که وفور مواد معدنی و سوختی باعث به‌وجود آمدن شکل‌هایی از مداخلات دولتی می‌شود که جلوی رشد را می‌گیرند، رانت‌خواری را عمیقاً تشدید می‌کند و باعث گسترش فساد می‌شود، که از منظر سیاست‌گذاری توسعه این‌ها، همگی، اثرات و نتایج منفی و متعاقب آن موانعی برای توسعه و رشد در کشور به‌وجود می‌آورد. اما شواهد تاریخی و سیر پژوهش‌ها و مطالعات اخیر نشان می‌دهد عوامل دیگری نیز در توسعه‌نیافتگی کشورهای دارای منابع طبیعی دخیل‌اند که آثار پایدارتری بر روند توسعه‌یافتگی کشورها در سطوح تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری دارند. شواهدی چون تمرکز دولتی، فساد فراگیر سیستمی، میزان ظرفیت سیاست‌گذاری دولت و در مجموع اثرات آستانه‌ای (ظرفیت مالی دولت، ساختار مالکیت، و قابلیت دولت در توسعه استراتژی‌های دوگانه رشد) توانایی این را دارند که فرایند توسعه یک کشور را با آثار منفی خود به ورطه انحراف بکشانند و در نهایت از رشد آن جلوگیری کنند. این مقاله به بیماری هلندی، دولت رانت‌خوار، و نسخه رانت‌خواری نفرین منابع می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که مفاهیم یادشده از لحاظ نظریه و شواهد با کم‌بودهای بسیاری روبه‌رو هستند. هم‌چنین، عوامل مؤثر بر تعیین آستانه رفاه را در کشورهای درحال توسعه هم شناسایی می‌کند. پایین این آستانه ریسک نفرین منابع خیلی بالا می‌رود.

کلیدواژه‌ها: نفرین منابع، عملکرد اقتصادی، دولت رانت‌خوار، مدل‌های رانت‌خواری، ظرفیت توسعه.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دکترای سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

Masouddaroudi@gmail.com

** پژوهشگر ارشد مرکز مطالعات سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره اول، ۱۰۳-۱۲۱.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۱

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسنده‌گان.



۱. مقدمه

رابطه میان ثروت و درآمد حاصل از منابع معدنی و سوختی با توسعه اقتصادی موضوع بحث‌های فراوان مطالعات سیاست‌گذاری توسعه در چند دهه گذشته بوده است. پیش‌فرض اساسی طبیعتاً این است که درآمدهای منابع معدنی و سوختی در بلندمدت بر رشد اقتصادی تأثیر دارد و می‌تواند محرکی برای رشد فعالیت‌های اقتصادی کشور دارنده منابع فراهم کند. یکی از اصلی‌ترین درس‌هایی که تاریخ اقتصاد جهان در دو قرن گذشته فرا گرفته این بوده است که رشد ماندگار اقتصادی با صنعتی‌سازی ماندگار و موفق ممکن می‌شود (Chenery 1979: 23). این ایده که صادرات اجناس باعث تولید تقاضای داخلی برای تولید می‌شود مدت‌هاست که از سوی اقتصاددان‌های توسعه‌ای تأیید می‌شود. به‌طور مشابه، «نظریه کالای خام» نشان داده است که رشد در مناطق عقب‌مانده معمولاً از طریق یک محرک آغاز می‌شود که صادرات کالاهای اولیه را از لحاظ جذب سرمایه و نیروی کار و به‌وجود آوردن یک ساختار تولیدی متنوع‌تر ممکن می‌سازد. رانت کسب‌شده بر منابع طبیعی تا اندازه‌ای که از سوی دولت تعیین می‌شود، می‌تواند موانع منابع عام را کاهش دهد؛ از جمله این موانع می‌توان به پس‌انداز، تبادل خارجی، و موانع مالی اشاره کرد (Aslaksen 2009: 5-6).

با وجود رابطه مثبت و تاریخی وفور منابع طبیعی با رشد صنعتی در بسیاری از کشورهایی که امروزه توسعه‌یافته محسوب می‌شوند، مطالعات و بررسی‌های مربوط به کشورهای کم‌توسعه‌یافته (Least Development Country/ LDC) از دهه ۱۹۵۰ معمولاً خلاف این ایده را ادعا کرده‌اند و با ادله و ترسیم یک سیر تاریخی نشان داده‌اند که منابع طبیعی برای بیش‌تر کشورهای فقیر بیش‌تر یک «نفرین» است تا «نعمت». اندیشمندان ساختارگرا، نظریه‌پردازان وابستگی، و برخی از نظریات مارکسیستی امپریالیسم نمونه‌های بسیار معروفی از دیدگاه‌های منفی نسبت به تخصصی‌سازی صادرات منابع طبیعی به‌عنوان اساس صنعتی‌سازی ماندگارند. برای ساختارگرایانی چون راثول پُربیش محصولات اولیه تحت کاهش شرایط تبادل و تغییر قیمت ویران‌گر قرار دارند. از منظر نظریه‌پردازان وابستگی، بعید است که منابع طبیعی رشد را تحریک کنند، خصوصاً اگر چندملیتی‌های خارجی استخراج منابع را تسخیر کنند و اجازه تقسیم منافع را بیابند. مارکسیست‌هایی چون پُل باران ادعا می‌کنند که دولت در اقتصادهای ضعیف تحت تسلط اشراف‌زاده‌های محلی (معروف به بورژوازی دست‌نشانده) است که منافعشان نه در نفع ملی، بلکه در نفع چندملیتی‌های خارجی نهفته است (Perbisch 1950; Furtado 1970; Baran 1966). ساختارگراها و نظریه‌پردازان وابستگی ادعا می‌کنند که ماهیت محصور صادرات مواد معدنی به‌معنای این هم است که بخش صادرات روابط اندکی با باقی اقتصاد خواهد داشت و محرک رونق مواد معدنی بر سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیرمعدنی را از دست می‌دهد. ضعف نظری و تجربی نظریه وابستگی، حداقل تا جایی که

تاریخ آمریکای لاتین را در بر می‌گیرد، به‌اندازه‌ی کافی بررسی شده است (Gelb et al. 1988: 17-18). تنوع و تفاوت رشد اقتصادی در میان اقتصادهای ضعیف آمریکای لاتین باعث تعمیم و کلی‌گویی درباره‌ی «توسعه‌نیافتگی» شده است. در میان بحث‌هایی که بر سر اثر منابع طبیعی بر توسعه‌ی اقتصادی شده است، نقش صادرات مواد معدنی و منابع هیدروکربنی (چون نفت و گاز) بیش‌ترین توجه را جلب کرده است. یکی از دلایلی که کشورهای صادرکننده‌ی نفت جزء موارد خاص محسوب می‌شوند به خصوصیات ویژه‌ی تولید نفت بازمی‌گردد. این خصوصیات شامل بزرگی ابعاد تولید، انحصار، سرمایه‌محوری (معمولاً در رابطه‌ی نزدیک با چندملیتی‌ها) و پرداخت دست‌مزدهای بسیار بالاتر نسبت به کارگران مازاد در اقتصاد معمولی می‌شود. حاشیه‌های سودآوری بسیار بالاتر که به تولید نفت بازمی‌گردد ناشی از هزینه‌ی اندک استخراج نفت و غلبه‌ی رانت‌خواری در ارزش این تولیدات است. خصوصیات ویژه‌ی رانت‌های معدنی و سوختی اغلب نتیجه‌ی منفی اقتصاد کلان دانسته می‌شود. به‌طور مثال، جان مینارد کینیز ادعا کرد که «کشف فلزات گران‌بها در آمریکا در قرن شانزدهم و به‌دنبال آن وفور درآمد نتیجه‌ی منفی بر صنایع داخلی اسپانیا داشته و دلیل آن افزایش سطح دست‌مزد بالاتر از میزان رقابتی بوده است» (دیوسالار ۱۳۹۵: ۳۶). به‌طور خلاصه، جهت کلی بحث‌های نفرین منابع این است که وفور منابع طبیعی به عملکرد ضعیف اقتصادی و بحران رشد، میزان بالای فساد و ظهور دولت‌های ناتوان، و در برخی موارد خشونت سیاسی بیش‌تر منجر می‌شود (Papyrakis 2018; Humphereys 2007; Brueckner 2014; Shaffer 2012). در این مقاله، نویسنده به این نکته توجه کرده است که وفور منابع طبیعی تا چه‌اندازه در عملکرد اقتصادی تأثیر می‌گذارد و اساساً شواهد تاریخی فرضیه و پیش‌فرض‌های شبه‌پارادایم نفرین منابع را تأیید می‌کند؟ فرض کلی مقاله حاضر این است که منابع طبیعی (معدنی و هیدروکربنی) و درآمدهای حاصل از آن‌ها به‌خودی‌خود نمی‌توانند باعث ایجاد انحراف و سیاست‌گذاری ضدتوسعه در یک کشور دارای آن منابع شوند، بلکه شواهد تاریخی به‌وضوح نشان می‌دهد که عوامل دیگری چون ظرفیت اندک سیاست‌گذاری توسعه‌ی دولت، تمرکز دولتی، فساد و اثرات آستانه‌ای هم‌چون ظرفیت مالی دولت، ساختار مالکیت، و قابلیت دولت در پیش‌برد استراتژی‌های دوگانه‌ی رشد و درنهایت قابلیت دولت اثرات بلندمدتی را در منحرف‌ساختن توسعه و تبدیل آثار مثبت و محرک رشد اقتصادی درآمدهای حاصل از منابع طبیعی به آثار منفی و ضدتوسعه‌ای می‌گذارند. نویسندگان مقاله این پاسخ اجمالی را به‌طور مبسوط موردبحث قرار می‌دهند.

۲. چهارچوب نظری

۱،۲ توضیح اقتصادی نفرین منابع

مسئله تغییر ساختاری در اقتصادهای صادرکننده نفت توجه زیادی را در مباحث اقتصادی به خود جلب کرده است، خصوصاً وقتی که نفت دریای شمال کشف شد و اثر آن بر ساختار صنعتی اقتصادهایی چون هلند و بریتانیا مورد بررسی قرار گرفت. مسئله نگران‌کننده کاهش صنعتی‌سازی خروجی و اشتغال بود که بعد از رونق کشف منابع در این کشورها به چشم آمد و این پدیده نام «بیماری هلندی» را به خود گرفت (پورجوان و شاه‌آبادی ۱۳۹۲: ۶). منطق ساده نظریات بیماری هلندی را می‌توان به این صورت بیان کرد: در اقتصادی که از توازن اشتغال کامل بهره می‌برد افزایش مداوم ورودی منابع خارجی به تغییر قیمت‌های نسبی به نفع کالاهای غیرتبادلی (خدمات و ساخت‌وساز) و علیه کالاهای تبادلی غیرنفتی (تولیدات و کشاورزی) منجر می‌شود که سبب جدایی تبادلی‌های غیرنفتی از غیرتبادلی‌ها می‌شود. یعنی توجه زیاد به نرخ تبادل باعث می‌شود که رقابت کاهش بیابد و در نتیجه، تولید و اشتغال در بخش کالاهای تبادلی هم مورد بی‌اعتنایی قرار بگیرد. مکانیسم‌های وقوع این تغییر به‌طور مستقیم فرضیات مدل توازن اشتغال کامل و تکنولوژی ثابت را دنبال می‌کند. با این فرضیات، منابع خارجی (ناشی از رونق نفتی) تنها زمانی به هزینه‌های واقعی و داخلی تبدیل می‌شود که جریان واردات افزایش یابد. با این حال، از آنجایی که کالاهای غیرتبادلی را نمی‌توان به راحتی وارد کرد (یا این کار تنها با قیمت سرسام‌آور ممکن است)، کاهش نسبی رونق در بخش کالاهای تبادلی اجتناب‌ناپذیر است. در غیر این صورت، منابع مورد نیاز برای بهبود رشد بخش غیرتبادلی در دست‌رس نخواهد بود. در نتیجه، این مدل پیش‌بینی می‌کند که کاهش صنعتی‌سازی یک تغییر ساختاری اجتناب‌ناپذیر است که در نتیجه رونق نفتی روی می‌دهد (درودی ۱۳۹۶: ۹۷-۹۸). باید به این نکته توجه داشت که حتی بدون فرضیات محدودکننده اشتغال کامل، رونق نفتی باعث افزایش سرمایه‌گذاری در کالاهای غیرتبادلی می‌شود و در نتیجه سرمایه‌گذاری در تولید را بی‌ارزش می‌کند. دلیل این امر آن است که قیمت کالاهای غیرتبادلی به نسبت قیمت کالاهای تبادلی غیرنفتی بالا می‌رود که نتیجه افزایش نرخ تبادل است. مکانیسم دیگری که باعث کاهش رقابت‌پذیری بخش تولیدی در این مدل می‌شود افزایش نرخ دست‌مزد تولید است که از افزایش تقاضای جمعی برای نیروی کار و در نتیجه رونق نفتی حاصل می‌شود. در کوتاه‌مدت، وقتی سطح تولید ثابت است، هزینه هر واحد نیروی کار در بخش تولید بالا می‌رود. در غیاب قوانین جبرانی، این مسئله منجر به کاهش رقابت بخش تولیدی می‌شود (درودی ۱۳۹۶: ۹۹).

این که کاهش صنعتی‌سازی به‌عنوان یک بیماری در نظر گرفته می‌شود ناشی از خصوصیات منحصر به فرد رشد - افزایش به‌صورت ظرفیتی در بخش تولید است. اساس صنعتی‌سازی، که در

گروه‌های دانشگاهی و قانون‌گذاری پس از جنگ مورد تأیید قرار گرفت، نتیجه مطالعات فراوانی بود که آثار عقب‌ماندگی اقتصادهای در حال توسعه را بررسی می‌کرد. محصولات اولیه (در کنار خدمات) برای صنایع تولیدی به نظر ارزش چندانی از لحاظ «اقتصادهای پویای خارجی» (رحمانی و گلستانی ۱۳۸۸: ۵۸-۵۹) نداشتند که رشد سریع‌تر در این صنایع منجر به افزایش بهره‌وری به شکل تخصصی شدن پویایی اشتغال می‌شد. پویایی بالقوه تولید می‌تواند نقش مهمی را به قوانینی بدهد که بر نتایج رشد نفتی اثر دارند. در مدل ساده بیماری هلندی، تکنولوژی به شکل پیش فرض در نظر گرفته می‌شود (یعنی نقشه راه است)؛ به عبارت دیگر، تبادل خارجی اضافی ربط خاصی به رشد اقتصادی ندارد. با این حال، وقتی یک کشور دیر توسعه یافته با شکاف تکنولوژیک روبه‌رو می‌شود، سود اضافه صادرات اگر به دست قوانین مناسب صنعتی بیفتد، می‌تواند فرایند واردات تکنولوژی‌ها و ماشین‌های پیشرفته را تسریع کند. علاوه بر این، اگر استراتژی صنعتی به دنبال «یادگیری» باشد، سود اضافی به شکل نظری فرایند رشد را سرعت می‌بخشد. به عنوان مثال، در دوران رونق اقتصادی دولت می‌تواند با هدایت منابع به سمت صنایع از طریق حمایت، یارانه، یا تشویق‌های مالی صنعت را ارتقا دهد. این کار می‌تواند سرمایه تولیدی را به روز کند که خود منجر به بهبود بهره‌وری می‌شود.

این بدان معنی است که تغییر ساختاری در برابر کالاهای تبادلی غیرنفتی (مانند تولیدی‌ها) اجتناب‌ناپذیر نیست؛ در عوض، نتیجه رونق اقتصادی منابع به واکنش قوانین دولتی و به عبارت دیگر قدرت تنظیم‌گری دولت بستگی دارد. پیتر نیری (Peter Neary) و سودرون وین‌برگن (Sweder van Wijnbergen) می‌گویند: «تاجایی که نتیجه عامی از یک مجموعه مطالعه تجربی در دست داشته باشیم می‌بینیم که عملکرد اقتصادی کشور به دنبال رونق منابع تا اندازه زیادی به قوانین دولت بستگی دارد ... حتی اقتصادهای کوچک تأثیر زیادی بر عملکرد اقتصادی خود دارند» (Neary and van Wijnbergen 10-11: 1986). مثلاً مورد ونزوئلا نشان می‌دهد که واکنش از طریق قوانینی چون قوانین صنعتی و مدیریت نرخ تبادل می‌تواند تأثیر رونق نفتی بر رشد جنبه‌های اقتصادی را تغییر دهد (Di John 2009). چیزی که مقالات مربوط به بیماری هلندی از قلم انداخته‌اند این مسئله است که چرا قوانین رشد - افزایش فقط در برخی شرایط انتخاب می‌شوند و مهم‌تر از آن، چرا در بعضی کشورها رهبران قوانین غیر مؤثر را سریع‌تر از بقیه اصلاح می‌کنند؛ مهم‌ترین علتی که می‌توان برای این پدیده برشمرد قابلیت اندک سیاست‌گذاری قانونی و ساختار ضعیف تقنینی آن کشور است؛ این که نظام قانونی نمی‌تواند یا مواعی در مواجهه با بیماری هلندی دارد و قادر به حل ساختاری آن نیست. این موضوعی است که نظریه نفرین منابع اساساً به آن پرداخته است.

۲,۲ نفرین منابع از منظر اقتصاد سیاسی: دولت رانتی و مدل‌های رانت‌خواری

مدل‌های دولت رانتی می‌کوشد تا این مسئله را توضیح دهد که چرا قانون‌گذاران در کشورهایی که از نظر منابع طبیعی غنی‌اند قوانین محدودکننده رشد را به وجود می‌آورند و حفظ می‌کنند. این مدل‌ها فراتر از مدل‌های نفرین منابع مانند بیماری هلندی حرکت می‌کنند، چراکه می‌کوشند تا قانون‌گذاری و شکل‌گیری نهادها را بومی بررسی کنند (دلفروز ۱۳۹۵: ۴۵). مدل دولت رانتی این مسئله را دنبال می‌کند که عملکرد ضعیف اقتصادی باید در بستر وفور نفت و رونق حاصل از مناسبات خاص و تاریخی نهادها در نظر گرفته شود نه به‌عنوان نتیجه افول اقتصادی. این مدل‌ها بخشی از روند روبه‌افزایش «نظریه مواد خام» هستند؛ یعنی این مفهوم که وفور فاکتورهای طبیعی یا تکنولوژی روابط میان تولید و تکامل نهادهای یک جامعه را شکل می‌دهد.

در مدل دولت رانتی، وفور نفت و مواد معدنی مداخلات دولتی را به دنبال دارد که جلوی رشد را می‌گیرند و درجات بالایی از رانت‌خواری مشاهده می‌شود؛ که این‌ها به نظر اثر یک‌دست منفی از لحاظ حاصل توسعه‌ای خود دارند. چند فرضیه بسیار مهم وجود دارد که در این چهارچوب تعریف شده‌اند. نخست، وجود میزان بالای رانت‌های معدنی میزان رانت‌خواری و فساد را به نسبت اقتصادهایی با وفور معدنی کم‌تر افزایش می‌دهد. دوم، افزایش رانت‌خواری و فساد باعث کاهش رشد می‌شود؛ این مسئله تا اندازه‌ای ناشی از این حقیقت است که با وجود معادلات فاسد نیاز به پنهان‌کردن رشوه میزان امنیت حقوق مالکیت را کاهش می‌دهد و این هم به نوبه خود سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بلندمدت را پایین می‌آورد؛ و سوم، رانت نفت یک پایه مالی کافی برای دولت است و در نتیجه نیاز به مالیات‌گرفتن از شهروندان را کاهش می‌دهد. این کار تعامل سیاسی میان دولت و گروه‌های ذی‌نفع را تقلیل می‌دهد که در نتیجه آن، حکومت دل‌خواهی، پدرسالارانه، و حتی خشونت‌آمیز می‌شود. چهارم، فقدان انگیزه برای دریافت مالیات میزان نفوذ و اقتدار اداری دولت در کشور را کاهش می‌دهد که باعث سطح پایین‌تر قدرت، ظرفیت، و مشروعیت سیاسی دولت برای مداخله در اقتصاد می‌شود (کارل ۱۳۹۳: ۵۶-۵۹).

۳,۲ دیدگاه‌های نظریه رانت‌خواری

نظریات مدرن رانت‌خواری و فساد بخش مهمی از تفکر مدل دولت رانتی هستند. ایده اصلی این مدل این است که وقتی تخصیص منابع به جای بده‌بستان میان عوامل اقتصاد خصوصی تمام از طریق رهبران سیاسی رخ می‌دهد و آن‌ها قدرت صلاح‌دید بالایی دارند، هزینه‌های زیادی به اقتصاد وارد می‌شود. در اقتصادهای نفتی، از آنجایی که سود در دولت مرکزی ریشه دارد، میزان صلاح‌دید دولت برای تخصیص

منابع و تنظیم اقتصاد اغلب سخت‌گیرانه‌تر از اقتصادهای غیرنفتی است. در مدل دولت رانت‌خوار، دیدگاه غالب این است که اقتصادهای نفتی در معرض میزان بالایی از رانت‌خواری و فساد در مقایسه با دولت‌های نه‌چندان غنی از نظر مواد معدنی قرار دارند.

رانت‌خواری را می‌توان به‌طور کلی فعالیت‌هایی تعریف کرد که قصد تولید، حفظ، یا تغییر حقوق و بنیان‌هایی را دارد که این رانت‌های خاص بر پایه آن‌ها سوار شده‌اند. منظور از رانت «درآمد اضافه» یا «نسبت درآمد اضافه به حداقل موردنیاز برای جذب یک کارگر در یک شغل یا شرکت یا صنعت خاص» است (Mauro 1998: 11-14). رانت می‌تواند شکل‌های زیادی به خود بگیرد، مثلاً نرخ‌های اعاده بسیار بالاتر از میزان رقابتی در مونوپولی، درآمد اضافه ناشی از مالکیت انحصاری یک منبع کم‌یاب (چه طبیعی و چه دانش تخصصی) یا درآمد اضافه حاصل از نقل و انتقال سیاسی چیزی مثل سوبسید. از آن‌جایی که رانت به درآمدی اشاره دارد که بیش‌تر از حالت معمول است، این انگیزه را به‌وجود می‌آورد که رانت بیش‌تری تولید و حفظ شود. این فعالیت‌های تأثیرپذیرفته از رشوه تا زور و لابی سیاسی و تبلیغ را شامل می‌شود. در نگاه کلی، سهل‌الوصول بودن رانت دلیل اصلی رانت‌خواری و فساد است. حتی برخی از «مشت آهنین» رانت‌خواری صحبت کرده‌اند: «هر جا رانتی باشد، یک رانت‌خوار هم هست که می‌خواهد آن را به‌دست بیاورد» (Muller 1989: 241).

آرون تورنل و فیلیپ لین دیدگاهی دقیق‌تر در مورد مکانیسم‌های رانت‌خواری ارائه داده‌اند که در کشورهای در حال توسعه و نفتی دیده می‌شود. مدل آن‌ها اقتصادهایی را مدنظر قرار می‌دهد که زیرساخت قانونی - سیاسی قدرت‌مندی ندارد و در عوض گروه‌های ذی‌نفع زیادی دارد. در چنین اقتصادی، گروه‌های قدرت‌مند از طریق فرایند مالی با هم در تعامل‌اند که دسترسی به سرمایه‌های جمع‌شده را برایشان تسهیل می‌کند. در طولانی‌مدت، این مسئله منجر به کاهش رشد اقتصادی و «اثر خوردگی» می‌شود که در آن یک شوک، مثل شرایط معاملات بادآورده، افزایش نامتناسبی در بازگشت مالی ایجاد می‌کند و رشد را کاهش می‌دهد (Tornell and Lane 1999: 22-46). در مدل تورنل و لین، اگر موانع بنیادین بر سر راه توزیع دل‌خواهی وجود نداشته باشد، افزایش نرخ بازگشت ناخالص در بخش دولتی باعث کاهش رشد خواهد شد. مکانیسم چنین چیزی از این قرار است: افزایش نرخ بازگشت ناخالص در بخش دولتی دو اثر متضاد را به‌وجود می‌آورد: ۱. اثر مستقیم که سودآوری سرمایه‌گذاری در بخش دولتی را افزایش می‌دهد؛ ۲. اثر خوردگی که باعث می‌شود هر گروه بخواهد با نقل و انتقالات بیش‌تر سهمی بیش‌تر از ثروت طبیعی را مال خود کند. این مسئله در مالیات بالای بخش دولتی بازتاب دارد که تغییر در تخصیص سرمایه به بخش‌های غیررسمی و درامان از مالیات را به‌دنبال می‌آورد. این مسئله نرخ رشد اقتصاد را کاهش می‌دهد و اثر مثبت افزایش نرخ بازگشت ناخالص را خنثی می‌کند.

به گفته تورنل و لین، شواهد تجربی نشان داده است که نیجریه، ونزوئلا، و مکزیک با درآمد بادآورده نفتی روبه‌رو شدند اما سود آن را از بین بردند (Tornell and Lane 1999: 37). این مدل پیش‌بینی می‌کند که در واکنش به شوک سود مثبت، افزایش متناسب‌تری در هزینه‌های مالی رخ دهد. «رشد ضعیف کشورهایی که با ثروت بادآورده روبه‌رو هستند نشان می‌دهد که افزایش سرمایه‌های مصرف دولتی به شکل کارآمد تخصیص نمی‌یابد و منابع تخصیص شده مصرف می‌شوند، در فعالیتهای امن اما ناکارآمد سرمایه‌گذاری می‌شوند، یا از کشور خارج می‌شوند» (Sala-i-martin and Subramanian 2003: 63).

۳. نقد نظریه رانت‌خواری

این‌که اقتصادهای سرشار معدنی تا چه اندازه هزینه‌های بالای رانت‌خواری و نتایج منفی آن بر توسعه را ایجاد می‌کنند، در نهایت فقط یک مسئله تجربی است. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهند جریان‌های عظیم منابع (چه نفت و چه کمک مالی) که به کشور وارد می‌شوند نیز منجر به بدتر شدن عملکرد اقتصادی می‌شود. می‌توان این مسائل را با دقت و واکاوی جزئی‌تری موردبررسی قرار داد.

نخست، نظریه دولت رانتی نمی‌تواند تغییر بلندمدت در رشد اقتصادهای غنی (مانند بوتسوانا، مالزی، ونزوئلا، و نیجریه) را توضیح دهد؛ دوم، تنوع و تغییر در رشد اقتصادی کشورهای نه‌چندان غنی (مثل هند، چین، تانزانیا، و مالای) هم با چشم‌انداز نظریه دولت رانتی قابل توضیح نیست؛ و سوم، نظریه دولت رانتی نمی‌تواند توضیح مناسبی برای افزایش رشد اخیر در کشورهای وابسته به کمک‌های خارجی (مثل موزامبیک، اوگاندا، تانزانیا، و غنا) باشد. این حقیقت که کشورهای وابسته به کمک‌های خارجی احتمالاً به دنبال قوانین اقتصادی لیبرال‌تری اند نشان می‌دهد که قوانین بیش‌تر از میزان رانت در اقتصاد اهمیت دارد؛ گرچه بحث بر سر این‌که قوانین لیبرال برای کشورهای کم‌توسعه‌یافته مناسب است دارند یا نه زیاد است. از لحاظ رابطه میان فساد و رشد، شواهد اندکی در تأیید مدل رانت‌خواری نفرین منابع دیده می‌شود (Di John 2010). جدول ۱ نشان می‌دهد که اقتصادهای غنی از نظر مواد معدنی بیش‌تر از کشورهای دیگر دچار فساد نیستند. از آن گذشته، شواهد این جدول نشان می‌دهد که نرخ فساد از لحاظ رشد بلندمدت تعیین نشده است. در بازه ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰، متوسط رشد سالانه کشورهای درحال توسعه و غیرمعدنی از کشورهای غنی از نظر معدنی جلو افتاد. با این حال، در همین دوره متوسط فساد اقتصادهای غالب غیرمعدنی کمی بیش‌تر از اقتصادهای معدنی بود. در بازه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، اقتصادهای غنی از نظر معدنی کمی سریع‌تر رشد کردند و فساد آن‌ها نسبت به سایر کشورها کمی کم‌تر شد. هیچ‌کدام از این شواهد مدل‌های دولت رانتی و رانت‌خواری را تأیید نمی‌کنند. مدل تورنل و لین هم دو اشکال اساسی دارد: اول، مدرک چندانی نیست که نشان دهد مالیات غیرنفتی در کشورهای

کم‌تر توسعه‌یافته وابسته به نفت زیاد بوده است. دوم، کاهش صادرات سرانه نفت از اوایل دهه ۱۹۸۰ از نظر زمانی با افزایش نرخ رشد اقتصادهای نفتی سازگار نیست. اگر این مدل «اثرخوردگی» رونق نفتی را به شکل کاهش نرخ رشد پیش‌بینی می‌کند، در آن صورت کاهش و فور نفتی باید منجر به «خوردگی» کم‌تر رانت‌ها و در نتیجه رشد بیش‌تر شود. اما چنین چیزی دیده نمی‌شود. کاهش رانت سرانه نفت در بسیاری از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته نفتی در بازه ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵ عمدتاً با بهبود عملکرد اقتصادی همراه نبوده است (Di John 2009: 90-91).

جدول ۱. رشد و فساد در کشورهای در حال توسعه غنی معدنی و غیرمعدنی، ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۰

کشورهای در حال توسعه غنی غیرمعدنی (۱۹ مورد مشاهده)	کشورهای در حال توسعه غنی معدنی (۱۳ مورد مشاهده)	
		۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰
۶/۵ (۱/۵ تا ۹/۵)	۴/۳ (۲/۵ تا ۱۲/۴)	متوسط نرخ رشد GDP (بازه)
۳/۶ (۰/۷ تا ۸/۸)	۳/۹ (۰/۲ تا ۶/۵)	متوسط شاخص فساد ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵
		۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰
۳/۷ (۰/۶ تا ۱۰/۳)	۴/۰ (۱/۶ تا ۷/۰)	متوسط نرخ رشد GDP (بازه)
۳/۲ (۱/۰ تا ۵/۰)	۳/۳ (۰/۷ تا ۶/۸)	متوسط شاخص فساد ۱۹۹۶

منبع: بانک جهانی، «شاخص‌های توسعه جهانی»، سال‌های متفاوت؛ شفافیت بین‌الملل، «شاخص فساد مشهود»، سال‌های متفاوت.

نکته: شاخص فساد ده یعنی حداقل فساد و شاخص صفر یعنی حداکثر فساد. غنای معدنی یعنی اقتصادهایی که صادرات مواد معدنی یا سوختی آن‌ها برابر یا بیش‌تر از ۳۵ درصد کل صادرات آن‌ها در ۱۹۸۰ بوده؛ غنای غیرمعدنی یعنی اقتصادهایی که صادرات مواد معدنی یا سوختی آن‌ها کم‌تر از ۳۵ درصد کل صادرات آن‌ها در ۱۹۸۰ بوده است.

۴. نقد نظریه دولت رانتی

بحث دولت رانتی چند پیش‌فرض دارد که از سوی تری لین کارل مطرح شده است و به نتایج مشخصی اشاره دارند. اول، فرض این است که یک دولت ضعیف در زمان کشف «رانت‌های خارجی» وجود دارد

(کارل ۱۳۹۳: ۴۲). کارل به شکل دل‌بخواهی رونق نفتی را نقطه‌ای در نظر گرفته است که تشکیل دولت در اقتصادهای دیرشکوفای نفتی رخ می‌دهد و ادعا می‌کند که زمان‌بندی کشف رانت‌های معدنی برای ظرفیت توسعه دولت آتی مهم است. کارل ادعا می‌کند که نروژ و استرالیا قبل از این که ثروت بادآورده مواد معدنی را داشته باشند بوروکراسی‌های قدرت‌مندی داشتند و در نتیجه گروهی ذی‌نفع و فعال در بخش‌های صنعتی و کشاورزی داشتند که اجازه ندادند از رانت منابع معدنی سوءاستفاده شود (همان).
 باین حال، مورد ونزوئلا، که مثال اصلی کارل از یک دولت نفتی است، بحث او را تأیید نمی‌کند. کارل به شکل دل‌بخواهی دوران کشف نفت در دهه ۱۹۲۰ را به‌عنوان دوران تشکیل دولت ونزوئلا در نظر گرفته است. تاریخچه طولانی و پسااستعماری ونزوئلا تا قبل از این دوران (۱۸۱۰-۱۹۲۰) دوران کمبود مواد معدنی از لحاظ تولید بود (Gilmore 1964). با در نظر گرفتن ادعای کارل، تمرکز بر وفور منابع به‌عنوان عنصر مؤثر بر تشکیل دولت به این معناست که ونزوئلا فرصت و محرک کافی برای تشکیل یک بوروکراسی به‌سبک نروژ داشته است تا بعد نفت در دهه ۱۹۲۰ کشف شود. دلایل آن است که وقتی تشکیل دولت را قبل از فعالیت صدور نفت قرار می‌دهیم، از مسئله دولت‌های نفتی پرهیز می‌شود (Thorp 1998: 352).

درحقیقت، بازه ۱۸۱۰ تا ۱۹۲۰ در ونزوئلا دوره‌ای بود که کمبود مواد معدنی نه با تشکیل دولت، بلکه با نبرد حزبی و مداوم و تقسیم قلمروی ملی هم‌راه بود. جنگ فدرال (۱۸۵۹ تا ۱۸۶۳) یکی از بدترین وقایع در قرن نوزدهم آمریکای لاتین است. آثار منفی این نبرد را می‌توان در عملکرد اقتصادی منطقه دید: درآمد سرانه ونزوئلا تقریباً نصف متوسط آمریکای لاتین در بازه ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ بود. علاوه بر این، نظریات کارل نمی‌گویند که چه‌طور وفور نفت در ونزوئلا با دوره رشد سریع و رکود در ۱۸۲۰ تا ۲۰۰۵ هم‌راه شد. به‌طور کلی‌تر، شکست در تشکیل دولت مرکزی در قرن نوزدهم امری مکرر در آمریکای لاتین بود و مطمئناً به تنها یک الگو از دارایی مواد معدنی مربوط نمی‌شود.

دوم، فرض می‌شود که حکام نظام سیاسی مالک منابع طبیعی‌اند؛ یعنی آن‌ها حق مالکیت و استخراج از منابع را به‌دست دارند. این که آن‌ها چه‌طور این حقوق را به‌کار می‌برند یا حفظ می‌کنند در هیچ‌کدام از مقالات مربوط به نظریه دولت رانت‌خوار مورد اشاره قرار نگرفته است. با نسبت‌دادن حقوق به حاکمان، کل این مسئله که «اندوخته مشترک منابع» چه‌طور مدیریت می‌شود نادیده گرفته خواهد شد. درحالی‌که مسئله اصلی این اندوخته مشترک تحلیل فرایندها از طریق حقوقی است که تخصیص یافته، به‌کار برده شده، حفظ شده، یا تغییر یافته است (Di John 2009: 70-71). به‌بیان‌دیگر، فرض می‌شود که هیچ گروه از بازی‌کنان در جامعه نمی‌تواند بر اعمال قدرت حاکمان تأثیری داشته باشد. نظریه دولت رانتی به‌درستی مسئله مشروعیت رهبران سیاسی و استراتژی‌هایی را که از تخصیص و استفاده صحیح از رانت بر مواد معدنی حمایت می‌کنند توضیح نمی‌دهد. ائتلاف‌های

سیاسی که پشت قدرت یافتن رهبران سیاسی قرار دارند به‌طور مستقیم بر نحوه مدیریت رانت بر مواد معدنی هم تأثیر دارند. از آنجایی که دولت از نظر تاریخی عامل اصلی ائتلاف است خود فرایند تشکیل طبقه، گروه، و ائتلاف بر شکل‌گیری و تغییرات بنیادین تأثیر دارد. در نتیجه، نحوه استفاده از رانت بر مواد معدنی پیش از کش‌مکش، چانه‌زنی، و مصالحه بر سر قدرت قرار نمی‌گیرد، بلکه نتیجه جانبی آن است.

سوم، فرض می‌شود که رهبران، به‌جای اهداف توسعه‌ای، اهداف سودجویانه دارند. نادیده‌گرفتن فرایندهای سیاسی‌ای که حکام از طریق آن‌ها قدرت را به‌کار می‌برند درک ما را از انگیزه‌های آن‌ها کاهش می‌دهد. دولت یک وسیله «سودجویانه» یا ابزار بیش‌تر ساختن رانت نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است. این که چرا یک ائتلاف خاص از سود نفت برای تنوع‌بخشیدن به تولید استفاده نمی‌کند هیچ‌وقت جواب داده نشده است. حتی اگر فرض شود که رهبران فقط تشنه قدرت مطلق‌اند و در نتیجه مانده اقتصادی را به‌جیب می‌زنند، باز هم دلیل نمی‌شود که آن‌ها کاملاً سودجویانه رفتار کنند. منکور اولسون در قالب الگوی «راه‌زن ساکن» معتقد است که یک رهبر با افق دید بلندمدت کسی است که انگیزه کافی برای بیش‌تر کردن نرخ رشد سیاسی را دارد، چراکه این امر کسب سود دولتی در بلندمدت را به‌هم‌راه دارد (Olson 1993: 567-576). رفتار سودجویانه از طرف رهبران (مانند حق‌تسخیر‌داری) را نمی‌توان بی‌دلیل پیش‌فرض گرفت یا به‌سادگی تعریف کرد، بلکه باید آن‌ها را توصیف کرد. در نتیجه، شرایطی که انگیزه‌های سودجویانه در آن بر انگیزه‌های توسعه‌ای دولت‌های غنی از نظر مواد معدنی غلبه می‌یابد در مدل دولت رانت‌خوار در نظر گرفته نمی‌شود.

چهارم، با انتخاب رونق نفتی به‌عنوان نقطه‌ای که تشکیل دولت در کشورهای درحال‌توسعه در آن رخ می‌دهد مدل کارل درمعرض خطای انتخاب قرار می‌گیرد. طبق تعریف، بیش‌تر کشورهای که پایه متنوع تولیدی و کشاورزی ندارند به مواد معدنی وابسته می‌شوند. از نظر تاریخی، تقریباً تمام کشورها از نقطه وابستگی به مواد معدنی شروع کرده‌اند. به‌طور مثال آمریکا، کانادا، نروژ، سوئد، هلند، استرالیا، و مالزی در اوایل توسعه خود بیش‌تر به مواد معدنی وابسته بودند و از تنوع اقتصادی کم‌تری بهره می‌بردند. به‌علاوه، منابع طبیعی معمولاً رشد را تشویق می‌کرد، چراکه جمع‌شدن سرمایه و رشد را در بازه ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ میان کشورهایی که امروزه توسعه‌یافته‌اند رواج داد.

مسئله خطای انتخاب باعث می‌شود که بسیاری از مطالعات اقتصادسنجی، که رابطه مثبتی میان وفور منابع و رشد ضعیف اقتصادی می‌یابند، اعتبار خود را از دست بدهند. کریستا بران‌شوایلر (Christa Brunnschweiler) می‌گوید:

با فرض این‌که رابطه مثبت و قدرت‌مندی میان وفور منابع طبیعی و صادرات آن‌ها وجود دارد، باتوجه‌به مثال‌های نقض کشورهای غنی معدنی که صادرات اولیه اندکی دارند - مثل استرالیا و آلمان - نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد. علاوه‌براین، می‌توانیم به‌درستی ادعا کنیم که سهم عمده صادرات اولیه در GDP نمود روشنی از اقتصاد بسیار تخصصی است. رشد اندک کشورهایی که صادرات مواد اولیه زیادی دارند بیش‌تر می‌تواند به قوانین اقتصادی مربوط باشد که به‌جای نفرین منابع طبیعی به وابستگی شدید اقتصاد به بخش منابع طبیعی منجر می‌شود (Brunnschweiler 2008: 401).

به‌بیان‌دیگر، عملکرد ضعیف اقتصادی در بسیاری از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته بیش‌تر ناشی از وابستگی به مواد معدنی است تا وفور آن. درنهایت، نظریه‌پردازان دولت رانتی این احتمال را در نظر نمی‌گیرند که وفور مواد معدنی می‌تواند در هسته توسعه صنایع تولیدی قرار بگیرد. مثلاً گاوین رایت و جس زلوستا در ۲۰۰۷ به بررسی این مسئله پرداختند که توسعه تکنولوژیک و یادگیری جمعی چه‌طور و چرا تأثیر مثبتی در توسعه منابع طبیعی در اقتصاد آمریکا داشته است. آن‌ها نشان دادند که سرمایه‌گذاری عظیم در اکتشاف، حمل‌ونقل، کسب دانش زمین‌شناسی و تکنولوژی‌های استخراج معدنی، پالایش، و استفاده از آن‌ها در صنعت منابع طبیعی باعث شده است که رشد بلندمدت اقتصادی و صنعتی‌سازی آمریکا رخ بدهد. سایر محققان به بررسی این نکته پرداخته‌اند که چه‌طور توسعه منابع طبیعی منجر به افزایش تولید فوق‌العاده تکنیکی در صنعت سوئد و فنلاند در قرن نوزدهم و بیستم شده است (Wright 183-189 and Czelusta 2007). سؤال اصلی در حوزه قوانین که باید مطرح شود این است که چرا سود منابع طبیعی به‌طریقی استفاده می‌شود که رشد اقتصادی و تنوع را در برخی کشورها ممکن می‌کند و در برخی نه. فقدان تنوع اقتصادی و رشد ضعیف در متنوع‌ساختن اقتصاد دلیل اصلی وابسته‌ساختن آن به مواد معدنی هستند. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت منطقی است که بپرسیم چرا چیزی مثل تضادهای سیاسی جلوی رشد در برخی اقتصادهای وابسته به مواد معدنی را گرفته، اما در برخی این اتفاق نیفتاده است.

۵. اثرات آستانه: چه عواملی توسعه بخش معدنی و سوخت را در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته غنی افزایش می‌دهند؟

یکی از اصلی‌ترین مسائل در حوزه قوانین این است که ببینیم کدام عوامل در تعیین «آستانه رفاه» تأثیر دارند، یعنی آستانه‌ای که پایین‌تر از آن احتمال نفرین منابع خیلی بالا می‌رود. سه عامل از این آستانه‌ها را باید به‌طور جدی موردبررسی قرار داد. اولی مربوط به ظرفیت مالی دولت برای تخصیص رانت

مواد معدنی می‌شود؛ دومی به ساختار مالکیت در بخش معدن ارتباط دارد؛ و سومی هم توانایی دولت در توسعه استراتژی‌های دوگانه رشد را مدنظر قرار می‌دهد.

۱.۵ مالیات مؤثر بر وفور منابع

به دلیل خطر احتمالی رشد صنایع معدنی برای رشد و مدیریت کلی، رونق‌های تجاری اخیر فرصتی مهم برای کشورهای غنی از نظر مواد معدنی بوده‌اند تا سود مالیاتی چشم‌گیری به دست آورند و فضای سیاست‌های خود را افزایش دهند. سود احتمالی ناشی از این رونق‌ها اغلب بسیار بیش‌تر از کمک‌های خارجی است. باین‌حال، تجربیات اخیر نشان داده است که حداقل در مورد کشورهای آفریقای مرکزی این احتمال همیشه به واقعیت بدل نمی‌شود. نمونه زامبیا را در نظر بگیرید که یکی از بدترین کاهش‌ها در درآمد سرانه را در بازه ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ متحمل شد. دلایل افت عملکرد اقتصادی زامبیا بسیار فراوان و پیچیده‌اند، ولی ترکیبی از آشفتگی مسیرهای تجاری منطقه، ملی‌سازی صنعت مس پیش از ارتقا و ظهور کارگران و مدیران ماهر در صحنه داخلی، و سوءمدیریت صنعت مس دولتی را در بر می‌گیرد. تولید مس از شش صد هزار تن در دهه ۱۹۶۰ به تنها سی صد هزار تن تا پایان دهه ۱۹۹۰ افت کرد (Mulungu 2017: 6). پاسخ دولت در اواخر دهه نود این بود که صنعت مس را خصوصی کند و حق برداشت مواد معدنی را ارزان کند تا سرمایه‌گذاری خارجی جلب شود. این کار در اوضاع مناسبی انجام نشد؛ یعنی وقتی بود که قیمت مس بیش از هر وقت دیگری افت نشان می‌داد، تولید کاهش یافته بود، و فشار بدی غیرقابل تحمل شده بود. استراتژی خصوصی‌سازی مس شامل کاهش نرخ مالیات صنعتی از ۳۵ به ۲۵ درصد، بخشودگی مالیات گمرکی تا سقف پانزده میلیون دلار، کاهش حق برداشت از دو درصد به ۰/۶ درصد، حذف مالیات بر برق، افزایش بازه قابل قبول برای ضرر و زیان از ده به بیست سال، و بخشودگی مالیات عقب‌افتاده بهره، سود سهام، حق استفاده، و هزینه مدیریت بود. درحقیقت، بخش معدن سهم کم‌تری از بخش‌های مالی یا ارتباطات را در سود دولت بر عهده گرفت. جمعاً، شرکت‌های معدنی تقریباً هیچ مالیاتی در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ پرداخت نکردند. اثر این بسته‌های تشویقی این بود که تا چندین دهه دولت نتواند سود قابل توجهی از شرکت‌های تازه معدنی دریافت کند (Mulungu 2017: 8-9). وقتی دولت در سال ۲۰۰۸ به فکر افزایش حق برداشت تا ۲/۵ درصد با حمایت صندوق پول بین‌الملل (IMF) بود این میزان، باتوجه به همسایه‌های زامبیا، باز هم کم بود. بررسی IMF در مورد مالیات و حق برداشت در کشورهای درحال توسعه نشان داده است که هیچ کشور آفریقایی دیگری نرخ زیر دودرصد دریافت نمی‌کند و برخی نرخ‌هایی حتی تا بیست درصد دریافت می‌کنند. در نتیجه، مالیات به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی (GDP) از ۱۸/۴ درصد در ۱۹۹۶ به ۱۷/۰ درصد در ۲۰۰۵ کاهش یافت. در سال ۲۰۰۶، دولت تنها ۲۵ میلیون دلار به شکل حق برداشت مس دریافت کرد، درحالی‌که بازگشت این صنعت

دو میلیارد دلار بود. این مسئله جلوی تأمین هزینه‌های دولت برای بهبود زیرساخت‌های فیزیکی را می‌گیرد، درحالی‌که این زیرساخت‌ها برای احیای ظرفیت‌های تولیدی و رشد در بخش‌هایی غیر از مس چون کشاورزی و روشنایی ضروری‌اند. البته مدیریت نامناسب رونق در صنعت معدن می‌تواند ناشی از فساد کارمندان دولتی هم باشد که باید رانت‌های مواد معدنی را توزیع کنند، اما آن‌ها را به خزانه دولت واریز نمی‌کنند (Fraser and Luggu 2010).

مسئله «سرقه سود» در برخی کشورهای دچار مشکل بسیار حساس است. تخمین زده شده که تا سقف دویست میلیارد دلار از سود نفت نیجریه اختلاس شده است (Oji 2010: 97). در یک مثال دیگر، تا سال ۲۰۰۶ پرداخت حق برداشت به خزانه‌داری جمهوری دموکرات کنگو سالانه تنها ۸۶ هزار دلار بود، درحالی‌که هر سال چند صد میلیون دلار صرف صادرات کالاهای مصرفی می‌شد.

از نمونه زامبیا و جمهوری دموکرات کنگو می‌توان نتیجه‌گیری روشنی درباب سیاست‌ها کرد. اول، کشورهای غنی از نظر مواد معدنی باید سریعاً وارد مذاکره دربارهٔ قراردادهای استخراجی شوند که به ضررشان تمام شده‌اند؛ دوم، ظرفیت بررسی مطالعات و تحقیقات و داده‌های حاصل از آن‌ها در زمین‌شناختی کشورهای آفریقای مرکزی باید افزایش یابد تا قدرت چانه‌زنی دولت با شرکت‌های چندملیتی ارتقا یابد. در این حوزه، نهادهای مالی بین‌المللی می‌توانند نقش بسیار مهمی را بازی کنند. سوم، تقویت مشروعیت و اجرای برنامه شفافیت صنایع استخراجی (EITI) و فرایند کیمبرلی (که در آن الماس‌های فروش‌رفته باید دارای این ضمانت باشند که از مناطق موردکشمکش استخراج نشده‌اند) می‌توانند در کاهش توزیع نامناسب رانت‌های معدنی از سوی فعالان داخلی مؤثر باشند.

۲.۵ ساختار مالکیت در صنایع صادراتی

یک اثر آستانه‌ای دیگر که باید به آن توجه شود بازهٔ بخش خصوصی غیرمعدنی و صادراتی در کشورهایی است که از نظر مواد معدنی و سوختی غنی‌اند. وجود صادرکنندگان خصوصی مواد غیرمعدنی می‌تواند وزنهٔ متقابل در برابر فساد و غلبهٔ مواد معدنی در صادرات کشور باشد. این عملکرد بخش خصوصی می‌تواند یک گروه لابی هم به‌وجود بیاورد که نرخ تبادل و سایر سیاست‌هایی را ترویج می‌کنند که رشد صادرات را به‌دنبال دارد. به‌طور خاص، این لابی احتمالاً تقاضای قوانین نرخ تبدلی را خواهد داشت که جلوی بیماری هلندی در ارز را در نتیجهٔ رونق صنایع معدنی می‌گیرد.

ریکاردو هاوسمن و فرانسیسکو رودریگوئز ادعا می‌کنند که کاهش شدید تجمع سرمایه و رشد مثلاً در ونزوئلا پس از ۱۹۷۵ ناشی از هر دو مدل حساب سرمایه‌باز و بسته است که به کشور اجازهٔ توسعهٔ یک صنعت صادراتی جای‌گزین را نمی‌دهد. آن‌ها می‌گویند که تخصص کاملاً نفتی می‌تواند فروپاشی اقتصاد ونزوئلا را توجیه کند. اگر یک بخش صادراتی جای‌گزین در ونزوئلا دههٔ هشتاد وجود داشت،

رشد آن بخش می‌توانست به کاهش سود نفت ثبات ببخشد. اما در غیاب آن، اقتصاد داخلی مجبور شد با کاهش تولید داخلی به افت شدید سود نفت واکنش نشان دهد. این فرایند آن‌قدر ادامه می‌یابد تا یا افت قیمت نفت متوقف شود یا نرخ تبادل آن‌قدر کاهش بیابد تا تولید کالاهای مصرفی غیرنفتی را توجیه کند (Husmann and Rodriguez 2006). این دو نویسنده نشان داده‌اند که از میان ده کشور درحال توسعه و صادرکننده نفت که با فروپاشی صادرات خود در بازه ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۲ روبه‌رو شدند (مکزیک، عمان، بحرین، اندونزی، عربستان سعودی، ترینیداد و توباگو، ونزوئلا، اکوادور، الجزیره، و نیجریه)، تنها دو نمونه (مکزیک و اندونزی) توانستند صادرات غیرنفتی (خصوصاً در حوزه تولید) را گسترش دهند و کاهش صادرات نفت را جبران کنند و رشد اقتصادی نسبتاً مثبتی را به‌وجود بیاورند. نظر هاوسمن و رودریگوئز یک جزء بسیار مهم در مبحث نفرین منابع است، چراکه نشان می‌دهد میزان تنوع صادراتی در پتانسیل رشد کشورهای درحال توسعه و صادرکننده نفت نقش دارد. آن‌ها می‌گویند که قوانین افزایش‌دهنده تولید در بخش‌های غیرنفتی می‌توانند احتمال رشد اقتصادی مانند ونزوئلا را افزایش دهند؛ اگرچه این نظرات قبل از فروپاشی توری اقتصاد ونزوئلا طی سال‌های اخیر بوده است. باین‌حال، ادعای آن‌ها نمی‌گوید که چرا بهره‌وری در بخش کالاهای غیرنفتی (و به‌خصوص تولیدی) این‌قدر پایین است و در نتیجه چرا بخش صادرات غیرنفتی به‌شکل پویاتر و متنوع‌تر در کشوری چون ونزوئلا به‌وجود نیامده است. دلیلش این است که مدل آن‌ها یک مسیر مشخص را برای رشد بهره‌وری در میان صادرکنندگان نفت در نظر می‌گیرد. درک دقیق‌تر کاهش رشد در ونزوئلا و سایر کشورهای تک‌صادراتی نه‌تنها باید فقدان تنوع در صادرات، بلکه مکانیسم‌های منجر به کاهش بهره‌وری در بخش کالاهای غیرنفتی را توضیح دهد.

۳.۵ اجرای استراتژی‌های رشد دوطرفه

از آن‌جایی که نقش دولت در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، که از نظر نفت و مواد معدنی غنی‌اند، پررنگ‌تر است، احتمال فشار برای افزایش نفوذ در میان گروه‌ها و طبقات متقابل هم بیش‌تر است. رانت‌خواری تا جای زیادی منجر به هزینه‌های دولتی و نظام یارانه‌ای ناکارآمد می‌شود. باین‌حال، توزیع رانت‌ها و امتیازات به‌ویژه در میان طبقات پرنفوذ سیاسی - اقتصادی اغلب نقش مهمی در حفظ ثبات سیاسی بازی می‌کند. در چنین مواردی، مبادله میان رشد اقتصادی و ثبات سیاسی پیش می‌آید، چراکه افراد دارای دسترسی به منابع دولتی معمولاً از نظر سیاسی هم قدرت‌مندند، اما لزوماً تولیدکنندگان مؤثر، ریسک‌پذیر، و پویایی نیستند (نورث و همکاران ۱۳۹۷: ۱۳-۱۷).

در این شرایط، استفاده از یک استراتژی رشد دوطرفه می‌تواند مؤثر باشد. ایده کلی این استراتژی این است که یک بخش دینامیک و نوظهور (طرف اول) جایی ترویج شود که رقابت و ریسک‌پذیری هم ترویج می‌شود و درعین‌حال مجموعه گسترده‌ای از تولیدکنندگان غیررقابتی / ناکارآمد دارای نفوذ سیاسی مثل کشاورزی و تولید هم‌چنان مورد حمایت قرار دارند تا تنش‌های اجتماعی کاهش یابند و ثبات سیاسی حفظ شود (طرف دوم). مثال استراتژی طرف اول عبارت است از مناطق صادرات و پارک‌های صنعتی. این استراتژی دوطرفه تقابل میان نیروهای سیاسی خواهان رانت را به تعویق می‌اندازد تا بخش‌های پویاتر تنوع رقابتی اقتصاد را پیش ببرند و اساس سیاسی حامی اصلاح را به وجود بیاورند. چالش اصلی در این استراتژی این است که طرف اول در مقابل فشار سیاسی حفاظت شود. به‌طور کلی، این استراتژی می‌تواند راه‌گذری به سوی اصلاحات بنیادین بیشتر و افزایش رشد باشد (PontaraAuty 2008: 59-77). کشورهایمانند مالزی، اندونزی، و چین استراتژی‌های دوطرفه مختلفی را امتحان کرده‌اند. نکته قابل توجه در تمامی این موارد این است که احزاب سیاسی ملی‌گرای قدرت‌مندی در کشورها وجود دارند که زیربنای اجرایی را تشکیل می‌دهند. احزاب قدرت‌مند، منظم، و ملی‌گرا نه تنها کشور را قادر به حمایت مناسب از گروه‌های متقابل می‌سازند، بلکه نقطه عطفی‌اند که عملکرد جمعی و لابی‌گری به شکل نسبتاً قابل پیش‌بینی حول آن‌ها رخ می‌دهد. آن‌ها پایه و اساس سازوکارهای بنیادینی هستند که حمایت از گروه‌های برجسته منطقه‌ای و سیاسی را توزیع می‌کنند و جلوی به‌چالش کشیده شدن قدرت و اتحاد ائتلاف حاکم را می‌گیرند. علاوه بر آن، این الزام که احزاب سیاسی ملی ائتلاف‌های چندقومی و چندمنطقه‌ای به وجود بیاورند سبب می‌شود تا احتمال نابرابری‌های افقی که ثبات سیاسی را از بین می‌برند کاهش یابد. در نتیجه، یک آستانه مهم برای این استراتژی در کشورهای غنی از نظر معدنی این است که حزب‌های سیاسی ملی‌گرا و قدرت‌مندی به وجود بیایند.

۶. جمع‌بندی

این ادعا که غنای نفتی به فساد بی‌حد و اندازه، رانت‌خواری، و مداخله‌جویی متمرکز منجر می‌شود و این فرایندها لزوماً جلوی بهره‌وری و رشد را می‌گیرند از سوی شواهد تطبیقی و تاریخی تأیید نمی‌شود. سطوح مشابهی از تمرکز دولتی و فساد می‌تواند با چرخه‌های رشد یا رکود در اقتصادهای وابسته به مواد معدنی و سوختی هم‌زمان شود. توضیح ظرفیت دولتی و حکومتی در این اقتصادها باید با شواهد موجود سازگاری داشته باشد. این که غنای معدنی و سوختی تا چه اندازه منجر به توسعه می‌شود تا جای زیادی به ماهیت دولت و سیاست، هم‌چنین ساختار مالکیت در بخش صادرات، بستگی دارد و تمام این‌ها در اکثر آثار مربوط به نفرین منابع نادیده گرفته شده‌اند. مؤلفه ماهیت دولت (تمرکز یا غیرتمرکز بودن دولت)

و چگونگی تصمیم‌سازی و فرایندهای سیاست‌گذاری اقتصادی از جمله مؤلفه‌هایی است که از سوی معتقدان شبه‌پارادایم نفرین منابع نادیده گرفته شده است؛ این‌که آثار درآمدهای حاصل از فروش منابع معدنی و هیدروکربنی بتواند منفی یا مثبت باشد تا حد زیادی به سطح سیاسی و شکل دولت و نحوه سیاست‌گذاری در یک نظم سیاسی بستگی دارد. از سوی دیگر، بررسی شد که آثار ذی‌ربط و طرف‌دار نفرین منابع از شواهدی چون فساد، میزان ظرفیت سیاست‌گذاری توسعه، ظرفیت مالی دولت، قدرت و میزان تنوع بخشی صادراتی، ساختار مالکیت بخش‌های خصوصی غیرمعدنی و هیدروکربنی، و در نهایت قابلیت دولت در توسعه و پیش‌برد استراتژی‌های دوگانه رشد چشم‌پوشی کرده‌اند و همین موضوع باعث شده است که شبه‌پارادایم نفرین منابع اعتبار و وفاق نخبگانی را در باب خود کم‌رنگ کرده و از بین برده است. در این راستا، تحقیقات بیش‌تری نیاز است تا مشخص شود چه‌طور برخی اقتصادها به شکل مؤثر از رانت‌های معدنی و سوختی به شکل کارآمد استفاده می‌کنند. بررسی بیش‌تر آثار آستانه‌ای هم بر مسیر توسعه کشورهای در حال توسعه و غنی از نظر منابع مؤثر است و از لحاظ سیاست‌های بهینه به آن‌ها آگاهی خواهد بخشید.

کتاب‌نامه

- پورجوان، عبدالله و ابوالفضل شاه‌آبادی (۱۳۹۲)، «تأثیر وفور منابع طبیعی بر عملکرد حکمرانی کشورهای برگزیده نفتی و توسعه‌یافته»، فصل‌نامه مدل‌سازی اقتصادی، ش ۱۶.
- درودی، مسعود (۱۳۹۶)، نفت و سیاست‌گذاری صنعتی در ایران پس از انقلاب، پایان‌نامه دکتری تخصصی سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۵)، دولت و توسعه اقتصادی (اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا)، تهران: آگاه.
- دیوسالار، عبدالرسول و همکاران (۱۳۹۵)، مطالعات توسعه و مؤلفه منابع، تهران: روزنه.
- رحمانی، تیمور و ماندانا گلستانی (۱۳۸۸)، «تحلیلی از نفرین منابع نفتی و رانت‌جویی بر توزیع درآمد در کشورهای منتخب نفت‌خیز»، تحقیقات اقتصادی، ش ۸۹.
- کارل، تری لین (۱۳۹۳)، معمای فراوانی؛ رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: نی.
- نورث، داگلاس سی، جان جوزف والیس، و باری آر. وینگاست (۱۳۹۷)، خشونت و نظم‌های اجتماعی (چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت‌شده بشر)، ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، تهران: روزنه.

References

- Alan Gelb et al. (1988), *Oil Windfalls: Blessing or Curse?*, Oxford: Oxford University Press.
- Amin, Samir (1976), *Unequal Development*, Brighton, UK: Harvester Press.
- Aslaksen, S. (2009), *Corruption and Oil: Evidence from Panel Data*.

- Baran, Paul and Paul Sweezy (1966), *Monopoly Capital*, New York: Monthly Review Press.
- Binnenschweiler, Christa (2008), "Cursing the Blessings? Natural Resource Abundance, Institutions, and Economic Growth", *World Development* 36, no. 3.
- Brueckner, Martin et al. (2014), *Resource Curse or Cure? On the Sustainability of Development in Western Australia* (CSR, Sustainability, Ethics and Governance), Berlin: Springer.
- Chenery, Hollis (1979), *Structural Change and Development Policy*, New York; Oxford University Press.
- Di John, Jonathan (2009), *From Windfall to Curse? Oil and Industrialization in Venezuela, 1920 to the Present*, University Park: Penn State University Press.
- Fraser, Alastair and John Lungu (2010), "For Whom the Windfalls? Winners and Losers in the Privatization of Zambia's Copper Mines" (Lusaka, Zambia: Civil Society Trade Network of Zambia, 2007): <www.minewatchzambia.com/reports/report.pdf, accessed 1 August 2010>.
- Furtado, Celso (1970), *Economic Development in Latin America*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gilmore, Robert Louis (1964), *Caudillism and Militarism in Venezuela 1810-1910*, Athens: Ohio University Press.
- Harold, Innis (1930), *The Euro Trade in Canada*, New Haven: Yale University Press,
- Hausmann, Ricardo and Francisco Rodriguez (2006), "Why Did Venezuelan Growth Collapse?", Paper Presented at the Kennedy School of Government Conference, "Venezuelan Economic Growth 1970-2005", Cambridge: Harvard University, April.
- Humphreys, Macartan et al. (2007), *Escaping the Resource Curse* (Initiative for Policy Dialogue at Columbia: Challenges in Development and Globalization), New York: Columbia University Press.
- Mauro, Paolo (1998), "Corruption: Causes, Consequences, and Agenda for Further Research", *Finance and Development* 35, no. 1.
- Mueller, Dennis (1989), *Public Choice II*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mulungu, Kelvin and John N. Ng'ombe (2017), "Sources of Economic Growth in Zambia, 1970-2013: A Growth Accounting Approach", *Economies*, 15(5).
- Neary, P. and Sweder Van Wijnbergen (1986), *Natural Resources and the Macroeconomic: A Theoretical Framework. In Natural Resources and the Macro Economy*, University College Dublin, School of Economics.
- Oji, Mazi A. Kanu and Valerie U. Oji (2010), *Corruption in Nigeria: The Fight and Movement to Cure the Malady Paperback*, USA: University of America Press.
- Olson, Mancur (1993), "Dictatorship, Democracy and Development", *American Political Science Review* 87, no. 3.
- Papayrakis, de Elissaios (2018), *The Resource Curse Re-examined: The Role of Extractive Industry in Development*, New York: Columbia University Press.
- Potara, Nicola and Richard Auty (2008), "A Dual-track Strategy for Managing Mauritania's Projected Oil Rent", *Development Policy Review* 26(1).
- Prebisch, Raúl (1950), *The Economic Development of Latin America and Its Principal Problems*, New York: UN.

نقد شبه‌پارادایم نفرین منابع و شواهد آن برای تبیین سیاست‌گذاری ... (مسعود درودی و ولی‌الله وحدانی‌نیا) ۱۲۱

Sala-i-Martin, Xavier and Arvind Subramanian (2003), "Addressing the Natural Resource Curse: An Illustration from Nigeria", Colombia University.

Shaffer, Brenda and Taleh Ziyadov (2012), *Beyond the Resource Curse*, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.

Thorp, Rosemary (1998), *Progress, Poverty and Exclusion: An Economic History of Latin America in the 20th Century*, Washington, DC: Inter-American Development Bank.

Tornell, Aaron and Philip Lane (1999), "The Voracity Effect", *American Economic Review* 89, no. 1, Unpublished Manuscript.

Wright, Gavin and Jesse Czelusta (2007), "Resource-Based Growth: Past and Present", in: Daniel Lederman and William Maloney (eds.), *Natural Resources: Neither Curse nor Destiny*, Washington, DC: World Bank.

